

تأملی بر دیدگاه مشهور فقیهان در محدوده و مقتضای

وقف بر نوادگان و منسوبین واقف

مرتضی طیبی جبلی^۱، احسان علی‌اکبری بابوکانی^{۲*}، داریوش کیوانی هفشجانی^۳

۱. استادیار گروه حقوق دانشگاه اصفهان

۲. استادیار گروه مطالعات زنان دانشگاه اصفهان

۳. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۱؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۲/۷)

چکیده

در مقاله حاضر نگارندگان در پی واکاوی دیدگاه فقیهان امامیه و طرح نگاه صحیح پیرامون مسئله محدوده و مقتضای وقف بر نوادگان یا منسوبان به واقف هستند. مشهور فقیهان امامیه برآنند که اگر واقف صیغه وقف را به نحو اطلاق به کار برد و به تفسیر و تصریح مصادیق آن نپردازد؛ نواده دختری مجازاً در شمار موقوف‌علیهم محسوب می‌شود و در وقف بر منسوبان، نظر به اینکه نوادگان دختری به واقف (پدربزرگ مادری خود) انتساب نمی‌یابند، در شمار موقوف‌علیهم به حساب نمی‌آیند. نگارندگان در این مقاله پس از نقد و بررسی مستندات مشهور فقیهان، برآنند که در این‌گونه وقف‌ها، نوادگان دختری حقیقتاً در شمار موقوف‌علیهم به حساب می‌آیند و در وقف بر منسوبان به واقف نیز نوادگان دختری ذی‌حق در موقوفه هستند.

واژگان کلیدی

موقوف‌علیهم، نوادگان دختری، وقف بر نوادگان.

مقدمه

وقف یکی از نهادهای بسیار مهم و کارآمد در جامعه است که در جوامع مختلف به لباس‌های مختلف متلبس می‌شود و به کمک رفع و دفع مشکلات مادی و معنوی بشر می‌آید. در نظام حقوقی اسلام وقف سازوکار، تشریفات و شرایط خاصی دارد که خارج از حوصله مقاله حاضر است. یکی از مسائلی که در نظام حقوقی امامیه پیرامون وقف مطرح شده، این است که اگر واقف مالی را بر «اولاد اولاد» خود یا بر کسانی که به وی منسوب هستند، به صورت مطلق و بدون تصریح مصادیق آنها وقف کند؛ موقوف‌علیهم چه کسانی هستند؟ آیا نوادگان و منسوبان دختری نیز در مقتضای وقف هستند؟ باید توجه داشت که مهم‌ترین ملاک تشخیص موقوف‌علیهم، اراده واقف است، لکن وقوف بر اراده واقف دشوار خواهد بود. گواه این مدعا، مباحث نسبتاً مفصل و پرچالشی است که فقهای امامیه در نوشته‌های خود به آنها پرداخته‌اند. در مقاله حاضر نگارندگان در پی پاسخ به این مهم و صحت آزمایی فتوای فقیهان عظام پیرامون شمول این‌گونه وقوف نسبت به نوادگان دختری و منسوبان دختری هستند.

شایان ذکر است که دو مسئله وقف بر اولاد اولاد و وقف بر منتسب‌الیه با عین اینکه مستقل از یکدیگر طرح شده‌اند، قرابت بسیاری با هم دارند؛ به گونه‌ای که ادله هر یک در دیگری هم استفاده و استناد شده است. بنابراین به منظور درک جایگاه نوادگان دختری و چرایی آن، ناگزیر باید به ذکر توأمان دو مسئله یادشده پرداخت.

مقتضا و گستره وقف بر «اولاد اولاد»

در اکثر کتب فقهی مسئله وقف بر نوادگان مطرح شده است. مهم‌ترین فرعی که ذیل این مبحث بیان شده، این است که آیا فرزندِ دخترِ واقف، مصداق اولاد اولاد محسوب می‌شود؟ اگر پاسخ مثبت باشد، نوه دختری نیز با نوه پسری در موقوفه شریک خواهد شد و در غیر این صورت بهره‌ای از آن نخواهد برد. برخی به استناد اینکه «اسم ولد» چه از حیث لغت و

چه از حیث شرع بر نوادگان دختری اطلاق می‌شود، آنها را مصداق «اولاد اولاد» دانسته‌اند و بنابراین موقوف‌علیهم محسوب می‌شوند (کیدری، ۱۴۱۶: ۳۴۷).

بررسی و نقد مستندات فقیهان در مسئله

برخی فقیهان امامیه بر این عقیده‌اند که در وقف بر اولاد اولاد، نوادگان دختری داخل در مقتضای بحث می‌شوند و در این زمینه ادله‌ای را اقامه کرده‌اند که در ادامه به آنها اشاره می‌کنیم.

مقتضای مستندات لغوی

همان‌گونه که بیان شد «اسم ولد» به لحاظ لغوی بر فرزند دختر نیز اطلاق می‌شود، زیرا لفظ «ولد» هم بر ذکور و هم بر اناث مترتب می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸: ۷۱). ظاهر اسم و عموم لفظ نیز مؤید آن است که اطلاق اسم ولد بر نوادگان دختری حقیقت است. اینکه اطلاق مزبور مجازی تلقی شود به عقیده عده‌ای، گفته‌ای فاقد دلیل است. چون به هنگام شک در استعمال حقیقی یا مجازی بنا بر اصاله الحقیقه باید استعمال را حقیقی دانست. بنابراین مدعی مجاز به دلیل عدول از ظاهر، باید ادعای خود را مدلل کند (سید مرتضی، ۱۴۱۷: ۴۱۳). این قول که فرزند دختر را فرزند حقیقی می‌داند مورد انتقاد واقع شده است. منتقدان قائل به این هستند که نوه دختری مجازاً فرزند جد امی خود محسوب می‌شود. سیاق و منطوق حاکم بر عبارات ایشان به گونه‌ای است که استعمال لفظ ولد را منحصرماً برای نوه دختری مجاز می‌شمارند و به عبارت دیگر استعمال آن را برای نوه پسری حقیقت می‌دانند. زیرا به عقیده آنها عرفاً انتساب^۱ شخصی به شخص دیگر هنگامی حقیقی است، که فقط از جهت پدر باشد (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۳۳۲ - ۳۳۳). این سخن هنگامی وجیه به نظر می‌آید که استعمال لفظ ولد برای نوادگان - اعم از پسری و دختری - مجاز تلقی شود و حقیقت آن، فقط شامل اولاد بلافصل باشد. در حالی که در وقف بر اولاد اولاد نظر ایشان بر این است که اولاد دختر و پسر در موقوفه شریک خواهند بود (علامه

۱. مسئله «انتساب» از مسائل مهم مبحث وقف بر منتسب‌الیه است و ذکر آن در مبحث وقف بر اولاد اولاد صحیح به نظر نمی‌رسد.

حلی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۴۵۴). بنا بر این نظر، هنگامی که وقفی بر نواده انشا شود، هم شامل معنای حقیقی یعنی نواده پسری و هم شامل معنای مجازی یعنی نواده دختری خواهد شد. این یعنی اینان از لفظ واحد در یک آن، دو معنا استنباط می‌کنند. در حالی که طبق نظر مشهور در اصول فقه، یک لفظ در آن واحد بر دو معنا دلالت نمی‌کند، خواه هر دو معنا حقیقی باشند یا مجازی یا یکی حقیقی و دیگری مجازی باشد (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۲ - ۳۵). آنچه صحیح به نظر می‌رسد این است که لفظ نواده مشترک معنوی تلقی شود و بر همه نوادگان اعم از دختری و پسری صادق باشد (نراقی، ۱۴۲۵: ۳۵۱).

مقتضای مستندات قرآنی

اشاره شد که اسم «ولد» علاوه بر جنبه لغوی، شرعاً هم بر فرزند دختر اطلاق می‌شود. در این خصوص به پاره‌ای از آیات و روایات نیز استناد شده است. در این قسمت به مقتضای آیات مورد استناد می‌پردازیم. شایان ذکر است که در موضوع بحث، به آیات بسیاری استناد می‌شود که برای پرهیز از اطاله کلام تنها به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) درباره اینکه آیا واژه فرزند بر فرزند دختر نیز اطلاق می‌شود یا خیر؟ و اینکه چنانچه اطلاق شود، اطلاق حقیقی است یا مجازی؟ برخی به استناد آیات پنج تا هفت سوره مبارکه طارق،^۱ معتقدند که لفظ «ابن» نه تنها بر «ابن البنت» اطلاق می‌شود، بلکه این اطلاق حقیقی است (مدنی کاشانی، ۱۴۱۱، ج ۲: ۲۹۱). این آیات به موضوع خلقت انسان اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که خلقت او به وسیله آب جهنده‌ای که از صلب پدر و سینه مادر بیرون می‌آید، انجام گرفته است. بنابراین در خلقت فرد، هم پدر نقش دارد و هم مادر. پس چگونه می‌توان گفت که شخصی فرزند پدر بزرگ مادری خود محسوب نمی‌شود؟

ب) «حرمت علیکم ... حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم» (نساء: ۲۳). برخی با استفاده از این آیه که به اتفاق تمام علمای اسلام مستند حرمت همسران نوادگان (اعم از پسری و دختری) بر شخص است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۵۳۲) اولاد اولاد (اعم از پسری و دختری) را فرزند شخص دانسته‌اند (تمیمی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۳۶۹).

۱. فلینظر الانسان مم خلق (۵) خلق من ماء دافق (۶) یرج من بین الصلب و الترائب (۷) (طارق).

مقتضای مستندات روایی

یکی از مهم‌ترین روایاتی که در مقام اثبات این مهم، مستمسک قرار گرفته، حدیث شریف نبوی است^۱ با این نکته که رسول اکرم (ص) امام حسن(ع) و امام حسین(ع) را فرزند خویش خطاب فرمود. این روایت در مبحث وقف بر اولاد اولاد، توسط برخی عیناً استفاده شده است تا مستندی برای وجاهت دخول نوادگان دختری در وقف باشد (ابن‌زهره، ۱۴۱۷: ۲۹۸-۲۹۹). چه اینکه امام حسن(ع) و امام حسین(ع) با وجود اینکه نوادگان دختری رسول خدا (ص) هستند، حضرت ایشان را فرزند خویش محسوب کرده است. برخی نیز با استناد به این حدیث، معتقدند که کلمه «ولد» مانند کلمه «ابن»، شامل نوادگان دختری هم می‌شود (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۴۴۶).

جمع‌بندی

با توجه به مطالب یادشده پیرامون وقف بر نوادگان می‌توان چنین نتیجه گرفت که: فقهای امامیه نواده دختری را نیز مشمول وقف بر اولاد اولاد می‌دانند (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۲: ۱۷۳؛ امام خمینی، بی‌تا، ج ۲: ۷۲). اختلاف ایشان تنها در این است که آیا این شمول، از طریق حقیقت است یا مجاز؟ چنانکه گذشت، به نظر می‌رسد رأی کسانی صحیح باشد که اطلاق را حقیقی دانسته‌اند (سید مرتضی، ۱۴۰۵، ج ۱: ۲۶۱) زیرا در غیر این صورت، لازمه اطلاق مجازی بر نواده دختری و اطلاق حقیقی بر نواده پسری این است که یک لفظ در آن واحد بر دو معنا دلالت کند. حال آنکه طبق دیدگاه مشهور اصولیون، این امر نادرست است. هرچند امامیه معتقدند که نوادگان دختری با نوادگان پسری در وقف بر اولاد اولاد شریک می‌شوند و بر آن ادعای اجماع صریح شده، مانع از آن نشده است که برخی از منظر عرف به این امر با دیده تردید ننگرند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۸: ۱۰۶). از همین روی برخی معتقدند که هرچند وقف بر نواده، شامل نوادگان دختری نیز می‌شود، شاید قرینه یا عرف آن را به ذکور اختصاص دهد (کاشف الغطاء، ۱۳۶۶، ج ۳: ۴۰). چه بسا پناه آوردن به بحث حقیقت و مجاز به جهت گریز از این تردید عرفی انجام گرفته است. از سوی دیگر

۱. قال رسول الله (ص): «هذان ابنای امامان قاما او قعدا» (علل الشرایع، ج ۱: ۲۱۱؛ مختلف الشیعه، ج ۳: ۳۳۳).

پیشینه تاریخی موضوع «فرزند محسوب شدن نوه دختری» مانع از آن شده است که با ورود نوادگان دختری تحت عنوان موقوف‌علیهم در وقف بر اولاد اولاد مخالفت شود. این پیشینه تاریخی می‌گوید که شیعه در طول تاریخ خود بر آن بوده است که در برابر غیرامامیه، با تمسک به آیات قرآن و روایات نبوی، ابوت رسول خدا (ص) را بر فرزندان دختر ایشان یعنی حضرت فاطمه (س) ثابت کند. به طوری که در برخی از تألیفات ابوابی در این زمینه تنظیم شده‌اند.^۱ شایان ذکر است که در بین مذاهب اهل سنت، حنبلی و مالکی لفظ «ولد» را بر نوادگان دختری مترتب نمی‌دانند (مغنیه، ۱۴۲۱، ج ۲: ۶۰۶). همچنین حنفیه معتقد است که نوادگان دختری در وقف بر اولاد اولاد، داخل نمی‌شوند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۳: ۵۴۶). لکن شافعی نظر به شمول لفظ «ولد»، بر نوادگان دختری دارد (مغنیه: همان) و آنها را در وقف بر نواده داخل می‌داند (زحیلی، ۲۰۰۸، ج ۱: ۷۲۳ و شیخ طوسی، همان). واضح است عرفی که مستند تردید برخی از فقها واقع شده، در همه اعصار ثابت و لایتغیر نیست، چه اینکه برخی از معاصران به استناد همین عرف، نواده دختری را به معنای حقیقی، مشمول اولاد دانسته‌اند (امامی، بی تا، ج ۱: ۷۸).

وقف بر منتسب الیه

چنانچه شخصی مایملک خود را وقف کسانی کند که به وی منسوب هستند و در ضمن گزینه‌ای برای کشف غرض وی موجود نباشد، برای تشخیص موقوف‌علیهم، باید به تفسیر عقد پرداخت. بی‌شک رهگشا واژه «انتساب» است. اگر بتوان به معیار صحیحی در خصوص انتساب دست یافت، گره کار گشوده خواهد شد و موقوف‌علیهم حقیقی از منافع موقوفه بهره‌مند می‌شوند. برای شناخت معیار انتساب، فقهای امامیه که در مبحث پیش روی در مقام مفسر قرارداد برمی‌آیند، بحث‌های فراوانی را به رشته تحریر درآورده‌اند که شناخت مهمی از مبانی تفسیر فقهی آنها به مخاطب ارائه می‌دهد. اما به نظر می‌رسد نتایجی که فقها به آن دست یافته‌اند، نه به‌عنوان یک حکم فقهی، بلکه تفسیری فقهی از قرارداد قلمداد می‌شود و بنابراین برای مکلفان الزامی ایجاد نمی‌کند. چه اینکه وظیفه فقیه، استنباط

۱. برای نمونه رک به: ابن شهر آشوب مازندرانی، *متشابه القرآن و مختلفه*، ج ۲: ۶۳ - ۶۴.

احکام شرعی از ادله آن است و نه تلاش برای کشف مقصود عاقد (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۶۱).

همان‌گونه که اشاره شد فقهای قائل به قول مشهور، در توجیه نظر خود مبنی بر منتسب نشدن نوادگان دختری به جد امی خود و به تبع آن بی‌بهره ماندن آنها از موقوفه در وقف منتسب الیه، به دلالت روایت، عرف و لغت استناد کرده‌اند. به‌طور کلی می‌توان از دستاوردهای تحلیلی مشهور فقها در این زمینه، سه معیار کلی به‌دست آورد:

۱. معیار شرعی انتساب شخصی به شخص دیگر.

۲. معیار عرفی انتساب شخصی به شخص دیگر.

۳. معیار لغوی انتساب شخصی به شخص دیگر.

شایان ذکر است که مباحث لغوی نه تنها در گفتار معیار لغوی انتساب، بلکه به فراخور هر بحث نیز مستند واقع می‌شود و دیگر اینکه چون مبحث عرف قولی، در ارتباط با گفتار معیار لغوی انتساب قرار دارد، در آن مقام بررسی می‌شود. دلایل نظریه غیرمشهور نیز، ضمن نقد فتوای مشهور، تحلیل و بررسی خواهد شد.

معیار شرعی انتساب

فقیهان امامیه به‌منظور جست‌وجوی معیاری برای تحقق عنوان انتساب بین دو فرد، به روایت مرسلی^۱ استناد کرده‌اند که در باب خمس و به‌طور خاص در مبحث مستحقان به آن مطرح شده است. مطابق این روایت، هر کس مادرش از بنی‌هاشم و پدرش از سایر قریشیان باشد، بهره‌ای از خمس نخواهد برد، در حالی که صدقات برای وی حلال است. در پایان روایت قسمتی از آیه پنج سوره مبارکه احزاب «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» به‌عنوان علت منطوق روایت، تصریح شد. باید اشاره کرد که مستحق خمس کسی است که به بنی‌هاشم منسوب باشد (فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ج ۱: ۲۴۸). از دیدگاه مشهور، صدق

۱. محمدبن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن حمادبن عیسی عن بعض اصحابنا عن العبد الصالح (ع) فی حدیث طویل قال: و من کانت امه من بنی هاشم و ابوه من سائر قریش فان الصدقات تحل له و لیس له من الخمس شیء لان الله یقول ادعوهم لآبائهم (وسائل الشیعه، ج ۹: ۲۷۱).

عنوان انتساب فرد به بنی هاشم، منحصرأً از طریق پدر (و نه از طریق مادر) محقق می‌شود (یزدی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۲۱۵؛ نجفی، همان، ج ۱۶: ۱۰۴). پس شخصی که پدر بزرگ مادری او از بنی هاشم باشد، بهره‌ای از خمس نخواهد برد. بنابراین همان‌گونه که معیار بهره‌مندی یک نفر از خمس، انتساب وی به بنی هاشم است و طبق روایت مزبور، این انتساب هنگامی برقرار می‌شود که از جانب پدر آن شخص باشد؛ در وقف بر منتسب‌آلیه هم که سبب استیفای منفعت موقوفه، انتساب شخص به واقف است و بنا بر وحدت ملاک گرفتن از روایت، انتساب هنگامی محقق می‌شود که از جانب پدر باشد؛ نوادگان دختری در وقف بر منتسب‌آلیه داخل نمی‌شوند (فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۳: ۲۱۰) و این دیدگاه مشهور فقهای امامیه است (شهید اول، ۱۴۱۰: ۱۰۰؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۹: ۹۳). آیه پنج سوره احزاب نیز که به عنوان علت منطوق روایت بر آن تصریح شده، به عنوان یکی از دلایل قلمداد شده است (فیض کاشانی: همان). شایان ذکر است که دلالت آیه پیش گفته، بر نفی «تبنی» بوده و آن عبارت است از فرزندخواندگی که توسط دین اسلام امضا نشده است (مشکینی، بی‌تا: ۱۲۶؛ محمود عبدالرحمان، بی‌تا، ج ۱: ۴۲۷ - ۴۲۸). عده‌ای تعلیل این روایت یعنی «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ» را درباره حکم حلیت صدقه برای شخصی که از طریق مادر به بنی هاشم منتسب است، دلالت ضعیفی می‌دانند. چه اینکه دال بر نفی صدق فرزند، بر فرزند دختری است؛ از سوی دیگر صدق فرزند بر نوه دختری در ابوابی همچون نکاح، ارث، وصیت و وقف مسلم است (موسوی خلیلی، ۱۴۲۷، ج ۲: ۵۳۴). علاوه بر ضعف تعلیل روایت برای حکم آن، دلالت تعلیل بر نفی صدق فرزند بر فرزند دختر هم مردود است. بنابراین می‌توان گفت که نفی انتساب، بین نوه دختری و جد امی را نمی‌توان از آن نتیجه گرفت. عده‌ای نیز با استناد به پاره‌ای از آیات و روایات معتقدند، که برای بهره‌مند شدن شخصی از خمس لازم نیست که وی منحصرأً از جانب پدرش منسوب به بنی هاشم باشد. پس چنانچه مادر او منسوب به بنی هاشم باشد، عنوان انتساب صادق خواهد بود و به تبع آن مستحق خمس محسوب می‌شود و حال که با این تحلیل رابطه انتسابی از طریق مادر هم به وجود می‌آید، نواده دختری واقف به او منتسب خواهد بود. شایان ذکر است که مبنای ایشان درباره دیدگاه مذکور حول این محور است که چون فرزند دختر حقیقتاً فرزند جد امی

محسوب می‌شود، بنابراین به وی منتسب است (خواجه‌یوی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۷۹). بنابراین ادله‌ای که در این مورد ارائه شده، غالباً همان ادله‌ای است که در مبحث وقف بر اولادِ اولاد هم مستند موضوع بودند. در این مقام هم، برای پرهیز از اطاله کلام به ذکر پاره‌ای از دلایل بسنده می‌شود:

الف) آیه ۸۳ تا ۸۵ سوره مبارکه انعام: در این آیات خداوند، حضرت عیسی (ع) را از ذریه حضرت ابراهیم (ع) معرفی می‌کند، با اینکه پدری برای حضرت عیسی (ع) نبوده است و ایشان منحصرأً از طریق مادر خود، از ذریه حضرت ابراهیم (ع) محسوب می‌شوند. پس حضرت عیسی (ع) از طریق مادر خود یعنی حضرت مریم (س) به حضرت ابراهیم (ع) منتسب می‌شود (رازی، ۱۴۰۸، ج ۴: ۳۲۴؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۶۷) و بنابراین نوه دختری به جد امی خود منسوب خواهد بود.

ب) آیه ۶۱ سوره مبارکه آل عمران «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ...»؛ این آیه که به آیه مباهله معروف است علاوه بر اشارات تاریخی، بر این نکته دلالت دارد که چون در روز مباهله امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به‌عنوان فرزندان رسول خدا حاضر شدند (وحید خراسانی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۱۸۸ - ۱۸۹). پس بیانگر آن است که فرزندان دختر هم فرزند شخص محسوب می‌شوند و از طرف مادرشان به وی انتساب دارند.

شایان ذکر است که آیات یادشده در متن روایتی از امام باقر (ع) نیز مورد استناد قرار گرفته است، تا ابوت رسول خدا بر اولاد حضرت فاطمه (س) ثابت شود. محدث بحرانی در «الحدائق الناظره» با استناد به آیات و روایاتی از این دست، اعتقاد دارد که انتساب از جهت مادر هم محقق است و کسانی که از طریق مادر به بنی‌هاشم منسوب هستند نیز، مستحق خمس خواهند بود و بنابراین به تبع آن شرط استیفای منفعت موقوفه (انتساب به واقف) در وقف بر منتسب‌الیه نیز، برای نوادگان دختری موجود خواهد بود (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۲: ۲۴۳ - ۲۴۵).

شایان ذکر است که برخی از حقوقدانان در مبحثی که درباره وقف بر منتسب‌الیه نگاشته‌اند، اظهار کرده‌اند که چنین وقفی شامل ذکور و اناث خواهد شد و مستند قول خود را روایات امامیه دانسته‌اند و از همین روی مطلب خود را به کتاب حدائق ارجاع داده‌اند

(جعفری لنگرودی، ۱۳۷۳: ۲۲۵) و این یعنی نواده دختری را مشمول موقوف^۳ علیهم در وقف بر منتسب الیه می‌دانند. با توجه به ادله مذکور عده‌ای روایت مرسل مستند قول مشهور را ضعیف دانسته و نپذیرفته‌اند که عنوان انتساب، منحصرأ از جهت پدر محقق شود (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۴: ۱۸۷ - ۱۸۹). عده‌ای در برابر این دیدگاه و ادله‌ای که مطابق با آن ارائه شده است، پاسخ داده‌اند که استعمال الفاظی مانند «ولد» و «ابن» که در آیات و روایات مستند قول غیر مشهور آمده، اعم از حقیقت است (فیض کاشانی: همان). و بنا بر ادله مختلفی مانند روایت مرسل مذکور، انتساب هنگامی حقیقی است که از جهت پدر باشد (علامه حلی، ۱۴۱۳: همان). در واقع مطابق این پاسخ، انتساب از طریق مادر به گونه‌ای مجازی قلمداد شده است.

این پاسخ از دو جنبه جای نقد دارد: اول آنکه به‌زعم ایشان انتساب به‌عنوان یک لفظ واحد بر دو معنا دلالت دارد؛ یکی حقیقی (انتساب از جهت پدر) و دیگری مجازی (انتساب از جهت مادر). پس برای احتراز از خطای اصولی، یعنی همان عدم دلالت یک لفظ بر دو معنا، باید از معنای مجازی چشم‌پوشی کرد. از سوی دیگر و با توجه به مبحث وقف بر اولاد^۴ اولاد، با اینکه اینان اعتقاد داشتند که استعمال لفظ ولد برای نواده دختری مجازی و برای نواده پسری حقیقی است، هر دو را مشمول وقف بر اولاد^۵ اولاد دانسته و مرتکب خطای اصولی شده‌اند، که در این مقام از آن اجتناب کرده‌اند. پس نظر ایشان در دو موقعیت مشابه از مبنای واحد پیروی نمی‌کند. دوم آنکه ایشان استعمال مجازی را برای انتساب از طریق مادر، بهتر از استعمال حقیقی می‌دانند، زیرا در غیر این صورت، اشتراک لفظی پیش می‌آید، در حالی که اصل بر عدم اشتراک است (فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۱۸). از این منظر هم چنین، پاسخ داده شده است که چنانچه استعمال لفظ انتساب از طریق مادر حقیقی تلقی شود، مستلزم ایجاد اشتراک لفظی نخواهد بود. چون این استعمال از طریق اشتراک معنوی است و مجاز ترجیحی بر آن ندارد (نراقی: همان). بعضی ضمن پذیرش این امر که نوه دختری فرزند حقیقی است، بدون اشاره به اینکه آیا وی به جد امی خود منسوب می‌شود یا نه؛ اشعار داشته‌اند که اساساً فرزندان، به مادر خود منسوب نمی‌شوند (شیخ طوسی، همان: ۵۴۸؛ ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳: ۱۵۸). این قول، صحیح و وجیه به‌نظر نمی‌رسد؛ زیرا حتی مشهور هم در حقیقت، معترف است که فرد به مادر

خود منتسب است؛ در آنجا که ذکر می‌کند: «المنتسب بالأم» یا «المنسوب من جهة الأم» (فیض کاشانی: همان؛ انصاری، ۱۴۱۵: ۳۰۱). اما این انتساب را برای بهره‌مندی از خمس معیار نمی‌دانند. از همین روی برخی معتقدند در انتساب نوادگان شخص به وی، فرقی بین نواده دختری و پسری وجود ندارد، هر چند به لحاظ فقهی به نوادگان دختری شخصی که مستحق خمس است، خمس تعلق نگیرد (مستشاری، ۱۳۹۰: ۷۷ - ۷۸). برخی نیز قائل به تفکیک بین دو مقوله فرزند حقیقی محسوب شدن نوه دختری و انتساب هستند. با این توضیح که نوه دختری، بدون شک فرزند حقیقی است و در این زمینه حق به جانب غیرمشهور است. اما انتساب منحصرأً از جهت پدر محقق می‌شود. زیرا موضوعی که در باب خمس مطرح می‌شود، انتساب شخص به یک قبیله است و فرد از طریق پدر خود در عداد افراد یک قبیله درمی‌آید (سبحانی، ۱۴۲۰: ۴۰۲ - ۴۰۳ و ۴۰۷). وفق این دیدگاه متقن، توجه به تمایز دو مبحث خمس و وقف ضروری است. با این توضیح که در خمس مسئله انتساب به بنی هاشم از طریق پدر مد نظر است و بر نفی برقراری رابطه انتسابی از جهت مادر در مبحث وقف دلالتی ندارد. دیدگاه قابل مناقشه در این زمینه این است که گفته شود؛ بحث انتساب، هیچ ارتباطی با بحث ولادت ندارد. زیرا مگر نه این است که در انتساب از طریق پدر هم فرد به واسطه نسب پدری خود به آن قبیله منتسب می‌شود؟ و همچنین عنوان شده است: فردی مستحق خمس است که با نسب صحیح به هاشم منتسب باشد (نجفی، همان، ج ۱۶: ۱۰۴؛ خوبی، ۱۴۱، ج ۱: ۳۱۶). از سوی دیگر برخی از حقوقدانان، انتساب طفل به یک زن را در صورتی محقق می‌دانند که آن طفل، از او متولد شده باشد و این موضوع در تعریف نسب مادری آمده است (امامی، ۱۳۴۹: ۱۰). این مطلب بیانگر آنست که مقوله انتساب ارتباط واضحی با موضوع ولادت و نسب دارد. علاوه بر آن، هنگامی که از انتساب شخصی به شخص دیگر سخن به میان می‌آید، موضوع قرابت ناشی از ولادت میان آن دو به ذهن متبادر می‌شود و طبیعتاً ولادت از جانب مادر محقق است و این موضوع را حتی کسانی که فرزند را به مادر منسوب نمی‌دانند، پذیرفته‌اند (شیخ طوسی: همان؛ ابن‌ادریس: همان). به لحاظ لغوی نیز، «ولد» کسی است که خود را به پدر و مادری نسبت دهد یا به تعبیر دیگر منتسب کند (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۴۵۸). بنابراین در انتساب شخصی به شخص دیگر، ملاک بارز برای انتساب ولادت است که موضوع فرزند حقیقی محسوب

شدن نوه دختری هم معطوف به آن است. این بروز به قدری غلبه دارد، که برخی یادآوری کرده‌اند؛ لازم نیست سبب منحصر جهت تحقق انتساب ولادت باشد، بلکه حتی ولاء هم شاید عاملی برای تحقق انتساب قلمداد شود (خویی، بی تا، ج ۵: ۳۲۴). گفته شد که پاسخ به این سؤال را که انتساب چه هنگام محقق می‌شود؟ فقها در باب خمس جست‌وجو کرده‌اند و در آنجا انتساب شخصی به یک قبیله (بنی‌هاشم) مد نظر است و به عقیده مشهور این انتساب صرفاً از جانب پدر شخص محقق می‌شود. حال آنکه برخی - نه در مبحث خمس - معتقدند که انتساب به قبیله بنی‌ضبه تنها از طریق ولادت نیست، بلکه شاید از طریق ولاء هم باشد (خویی: همان). یعنی ولادت و به‌طور خاص ولادت از جانب مادر هم به‌طور حتم و به طریق اولی نسبت به ولاء، سبب تحقق انتساب است. با آنکه در مبحث خمس و شاید به دلیل عمل به روایت پیش، موضوع انتساب را محدود به انتساب از طریق پدر کرده‌اند (خویی: همان). ممکن است این سؤال پیش آید که چگونه با وجود ضعف سند روایت مرسل، به آن استناد شده است؟ پاسخی که به این پرسش داده شده آن است که ارسال روایت با عمل کردن اصحاب به آن و همچنین روایت شدنش توسط مشایخ ثلاث جبران شده است (موسوی خلیفایی: همان). در این زمینه و نیز به‌عنوان نتیجه بحث معیار شرعی انتساب می‌توان گفت: همان‌گونه که اشاره شد حتی مشهور هم معترف است که رابطه انتسابی از جهت مادر نیز محقق است. اما این شق از رابطه انتسابی را برای بهره‌مندی از خمس کافی نمی‌داند. از سوی دیگر واضح است که بحث حلیت خمس موضوعی خاص (سبحانی، همان: ۴۰۸) و در واقع قضیه‌ای خارجیه به حساب می‌آید. بر این اساس به نظر می‌رسد عدم جریان انتساب از طریق مادر در همان موضوع خاص که برای آن دلیل اقامه شده است، محدود شود و از تعمیم آن به مبحث وقف اجتناب شود و بنابراین نواده دختری از طریق مادر خود به واقف منتسب، و جزو موقوف‌علیهم وقف بر منتسب‌الیه درآید.

معیار عرفی انتساب

از دیدگاه مشهور یکی از دلایل دیگری که به موجب آن، نوادگان دختری از استیفای منافع موقوفه در وقف بر منتسب‌الیه محروم شده‌اند، عرف است (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۱۸۶؛ فیض کاشانی: همان). ممکن است که این پرسش به میان آید که آیا عرف بر عدم

شکل‌گیری رابطهٔ انتسابی از طریق مادر دلالت دارد؟ در این راستا به یک بیت شعر - بنونا بنو ابنائنا و بناتنا / بنوهن ابناء الرجال الأبعاد^۱ - به‌عنوان مؤید حکم عرف اشاره شده است (شهید اول، ۱۴۱۴، ج ۲: ۴۴۵). عده‌ای نیز شعر پیش‌گفته را به‌عنوان یک دلیل لغوی دیده‌اند و بیان داشته‌اند که ظاهر انتساب، بر انتساب از طریق پدر دلالت می‌کند (مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۷: ۳۹۴). پس به‌طور کلی از این شعر در راستای قول مشهور دو استفاده شده است. نخست آنکه فحوای آن تأییدی بر دلالت عرف است و دیگر اینکه این سروده به‌لحاظ لغوی مؤید آنست که انتساب از طریق مادر محقق نمی‌شود. استفادهٔ اخیر را می‌توان ذیل مبحث معیار لغوی مطرح کرد.

الف) دلالت عرف

همان‌گونه که اشاره شد فقیهان قائل به قول مشهور معتقدند که دلالت عرف بر این است که نوادهٔ دختری به «جد امی» خود منسوب نیست؛ زیرا واسطه‌ای که شخص را به پدر بزرگ مادری منتسب می‌کند، مادر آن شخص است. حال آنکه رابطهٔ انتسابی از طریق مادر جریان نمی‌یابد. پس اگر جد امی وی به‌عنوان واقف، موقوفه‌ای را بر منسوبان خویش وقف کند، نوادگان دختری او در زمرهٔ موقوف علیهم در نمی‌آیند. آنان معتقدند اشعاری مانند آنچه ذکر شد، زبان‌گویای عرف است و باید بر اساس آن عمل شود. به‌نظر می‌رسد عرفی که از آن یاد می‌شود، متضمن واقعیتی تاریخی است که در عرف بازتاب یافته و از آنجا به دیدگاه‌های فقهی منتقل شده است. در همین زمینه شایان ذکر است که سیره و عرف عرب بر این بوده که منحصرأ انساب پدری خود را ضبط می‌کردند، بدون آنکه اشاره‌ای به انساب مادری داشته باشند و همین امر مستمسک بعضی قرار گرفته است تا طبق آن نظر خود مبنی انحصار انتساب از طریق پدر را مدلل کنند (بهجت، ۱۴۲۶، ج ۲: ۱۷۵). ذکور محوری در اعراب به‌حدی حائز اهمیت بوده که نوادگان دختری شخص را بیگانه معرفی می‌کردند. همان‌گونه که در شعر مستمسک مشهور کلمهٔ «اباعد» گویای این مطلب است. البته از

۱. سرایندهٔ این شعر معلوم نیست و معنای آن این است که فرزندان پسران ما فرزند ما هستند و فرزندان دخترانمان فرزند مردان بیگانه‌ای هستند.

مشهور، برخی با این شعر به مخالفت برخاستند و آن را متضمن افکار جاهلی می‌دانند که در تضاد با کتاب، سنت و عقل قرار دارد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۶: ۴۵۸). لکن متعلق مخالفت این است که شاعر در صدد نفی فرزند بودن نواده دختری است و به عبارت دیگر این مخالفت در قضیه انتساب به عمل نیامده است. از همین رو عده‌ای منظور شاعر را اگر ولادت باشد، مورد مخالفت قرار داده‌اند و اگر انتساب باشد، صحیح دانسته‌اند (شیخ طوسی: همان؛ ابن‌ادریس، همان: ۱۵۷ - ۱۵۸). اشعار دیگری نیز وجود دارد که مطابق آنها، مادر به‌عنوان ظرفی برای نگهداری نطفه پدر به حساب آمده است و در ولادت فرد، نقش مادر، موضوعیتی ندارد. با این اشعار هم طبق متعلق مذکور مخالفت شده است (مکارم شیرازی، همان: ۴۵۹). به نظر می‌رسد که در کلام شاعر، ولادت از این جنبه نفی شده، که انتساب از طریق مادر نادیده انگاشته شده است، زیرا همان‌طور که در مبحث معیار شرعی انتساب بیان شد، ولادت و قرابت نسبی، فرد بارز انتساب است. مقررات ارث به‌عنوان یکی از خاستگاه‌های اصلی طرح بحث قرابت، به‌وضوح گویای این مطلب است. همان‌طور که اشاره شد اشعار مزبور حتی به‌زعم مشهور در افکار جاهلیت و عرف برخاسته از آن ریشه دارد. در جاهلیت مسئله توارث حول این محور بوده که با وجود اقربای ذکور، اقربای اناث حقی در میراث نداشتند (شهابی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۱۴۸ - ۱۴۹). هرچند با پیدایش اسلام در زمینه قرابت و نسب، مقررات جدیدی وضع شد، ولی چون مشهور فقها موضوع نسب را از انتساب، بیگانه فرض کردند؛ عرصه برای حکومت عرف مذکور در موضوع انتساب با مانعی مواجه نشد. اما به‌نظر می‌رسد که معیار شدن عرف مزبور برای انتساب، از دو جهت قابل نقد و بررسی باشد؛ نخست آنکه بنا بر نظر مخیر که ولادت و قرابت را فرد بارز انتساب می‌داند و چون به‌لحاظ شرع، در موضوع قرابت، مادر می‌تواند واسطه قرابت بین شخص و پدر بزرگ مادری وی باشد و از آنجا که شرع مقدم بر عرف است؛ انتساب از جانب مادر محقق خواهد بود. فرع دیگری که شاید در ادامه این مطلب گفته شود، این است که اگر این چنین عرفی را دارای منشأ غلط بدانیم، صلاحیت آن را نخواهد داشت که در تعارض با شرع قرار گیرد، تا نوبت به تقدم شرع بر عرف برسد. چه اینکه تقدم شرع بر عرف در فرض وجود عرف صحیح فعلیت می‌یابد. دوم آنکه واضح است که عرف همواره

ثابت و لایتغیر نیست. زمان و مکان موضوعات عرفی را دستخوش تغییر می‌کند. دیدگاه‌هایی که بر مبنای عرف دگرگون‌شده ابراز شده‌اند، باید بر اساس عرف نوین استوار شوند (علوی، ۱۳۸۳: ۱۳۸). چنانچه برخی از فقها تغییر احکام یا به تعبیر دقیق، تغییر در موضوعات احکام را براساس تغییر عادات مجاز شمرده‌اند (علیدوست، ۱۳۸۵: ۲۳۷ - ۲۳۸). البته شایان یادآوری است که در موضوع مورد بحث (تشخیص موقوف‌علیهم در وقف بر منتسب‌الیه) صرفاً یک تفسیر فقهی از قرارداد وجود دارد و بنا بر آنچه گفته شد، در این خصوص حکم شرعی استنباط نشده است. لکن حال که به‌زعم بعضی احکام شرعی مبنی بر عرف تحول‌یافته، تغییر می‌یابند، باید تفسیر قرارداد هم به تبع عرف دگرگون شود. چه اینکه الفاظ عقود محمول است بر معانی عرفیه. به‌همین خاطر عده‌ای معتقدند سنت و عرف عرب که نوادهٔ دختری را بیگانه و مادران را اوعیه (ظروف) می‌خواند، چه بسا در اثر تغییر سنن اجتماعی، تحول یابد (جزیری، غروی، مازح، ۱۴۱۹، ج ۴: ۱۵۴). برخی نیز بدون اشاره به اینکه آیا نوادهٔ دختری در وقف بر منتسب‌الیه داخل می‌شود یا نه؛ تفسیر مسئله را به عرف واقف واگذار کرده‌اند (سبزواری، ۱۴۲۳، ج ۲: ۱۷)، که خود دال بر این است که یک عرف ثابت و لایتغیر که بر فرض مسئله حکومت کند، وجود ندارد. بنا بر آنچه گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که عرف یادشده حتی اگر غلط انگاشته نشود، شرع بر آن مقدم است و علاوه بر این چون عرف دستخوش تحول شده، باید براساس عرف جدید عمل کرد. بنابراین چنانچه عرف قدیم انتساب از طریق مادر را برنمی‌تافت و در نتیجه نوادگان دختری موقوف‌علیهم محسوب نمی‌شدند؛ در عرف کنونی ما، انتساب از طریق مادر محقق است و با این تحلیل نوادگان دختری که از طریق مادر خویش به واقف منتسب می‌شوند، در منافع موقوفه شریک خواهند بود.

ب) معیار لغوی و عرف قولی

مشهور در راستای توجیه نظر خود در خصوص عدم برقراری رابطهٔ انتسابی از طریق مادر، به دلالت لغت هم استناد کرده است (شهید ثانی: همان). پیرامون دلالت لغت عده‌ای سخن شاعر را به‌مثابهٔ نظر اهل لغت قلمداد کرده‌اند و ظاهر از انتساب را منحصرراً انتساب از طریق پدر دانسته‌اند (مازندرانی: همان). در مقابل برخی ابراز داشته‌اند چگونه می‌توان به

شعر شاعری که هویت وی مجهول است، به‌عنوان یک نظر لغوی اعتماد کرد؟! (مازندرانی، ۱۴۲۹، ج ۳: ۵۳۲). برای دستیابی به معیار صحیح لغوی به‌نظر می‌رسد کارآمدترین راه، مراجعه به تألیفات لغوی باشد تا بتوان دید که لفظ انتساب در چه جایگاهی بررسی شده است و بر چه معنایی دلالت می‌کند؟

پس از مطالعه تألیفات دانشمندان لغت، نکته‌ای که دریافت می‌شود این است که لفظ انتساب همواره ذیل واژه نسب طرح شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱: ۷۵۵؛ صاحب، ۱۴۱۴، ج ۸: ۳۴۳). نسب یا همان نسبت، به‌معنای قرابت و لفظ نسبت مصدر انتساب است. اما نکته قابل تأمل اینکه بعضی منحصراً «آباء» را، متعلق نسب دانسته‌اند. دیگر اینکه در کنار متعلق مذکور، اظهار شده که نسب در رابطه با منتسب شدن افراد به بلاد و صناعت هم مطرح است (ابن منظور: همان). از این مطلب دو مورد استنباط می‌شود؛ نخست اینکه به‌لحاظ لغوی هم ارتباط بارزی بین انتساب و نسب (قرابت) وجود دارد و دوم آنکه یک سوی این ارتباط (نسب) به پدران معطوف شده است. بنابراین از حیث لغت هم این شائبه را می‌توان نادیده گرفت که نسب و انتساب ربطی به یکدیگر ندارند. اما چون عطف نسب به مادران صورت نگرفته، ممکن است این اشکال پیش آید که انتساب منحصراً از جهت پدران است. شایان ذکر است که در مقابل عده‌ای معتقدند، نسب یا نسبت اشتراکی است که از جانب یکی از والدین باشد (راغب اصفهانی، همان: ۳۲۱). این عقیده همسو با موازین شرع است که نسب را هم از جانب پدر و هم از جانب مادر معتبر می‌داند و به‌همین علت صحیح جلوه می‌کند. در مقابل نظر ابن منظور در موازات با عرف عرب است. حتی اگر «ما وضع له» انتساب، انتساب از طریق پدر انگاشته شود، می‌توان با توجه به مبحث عرف قولی گفت عرفاً معنایی از لغت فهم می‌شود که معنای لغوی از آن به دور است (قلی‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۴۵) و بنابراین لفظ انتساب علاوه بر نسب پدر، نسب مادر را هم شامل می‌شود و نظری که نسب یا نسبت را اشتراک از جانب یکی از والدین می‌داند، بر این تحول عرفی مبتنی است.

نتیجه‌گیری

در این مطالعه و جستار فقهی، نویسندگان سعی کردند با نگاهی نوین و انتقادی به نظر

مشهور فقیهان امامیه در دو مبحث وقف بر نوادگان و وقف بر منتسب‌الیه نشان دهند که نوادگان دختری در دو مبحث یادشده حقیقتاً در زمره موقوف‌علیهم درمی‌آیند. در این زمینه نشان داده شد؛ تردید عرفی که زمینه‌ساز مجازی تلقی شدن لفظ ولد برای نوادگان دختری شده بود، امروزه با توجه به دلایل عرفی، نقلی و اصولی مهبطی ندارد. در وقف بر منتسب‌الیه هم با استفاده از آیات و روایات و همچنین تحولات عرفی و لغوی، به معیار صحیحی در خصوص برقراری رابطه انتسابی اشاره شد و چنانکه مشاهده کردید به‌نظر می‌رسد، با وجود دیدگاه مشهور فقهای امامیه، رابطه انتسابی از طریق مادر هم برقرار خواهد بود و بنابراین نواده دختری از طریق مادر خود به واقف (پدر بزرگ مادری) منتسب خواهد شد و به تبع آن از منافع موقوفه مستفید می‌شود. بنابراین حتی اگر نظر مشهور در خمس پذیرفته شود، تعمیم آن به مبحث وقف صحیح نیست.^۱

در پایان بایسته است به‌عنوان پیشنهاد به قانونگذار توصیه کنیم که با توجه به معیارهای سه‌گانه انتساب و آنچه در وقف بر اولاد اولاد ذکر شد، مقرراتی تکمیلی درباره وقف بر اولاد و توابع آن مانند وقف بر نواده و وقف بر منتسب‌الیه وضع کند تا در مواقع سکوت اراده واقف، راهگشا و پاسخگو باشد.

۱. البته باید توجه داشت که تقریر دو مبحث یادشده توسط فقها به‌منظور کشف اراده واقف، وظیفه فقیه نیست. چه اینکه وظیفه ایشان استنباط احکام شرعی بر اساس ادله آن است و نه تلاش برای تفسیر قرارداد. به همین مطلب صاحب کفایه این‌گونه اشاره می‌فرماید: «... و النزاع فی تعیین مراد الواقف علی خلاف وظیفه الفقیه حیث ان وظیفته تعیین الاحکام الشرعیه من ادلتها...» (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۶۱). پس از پی بردن به این مطلب شایان ذکر است که در راستای تعیین مصادیق عقد وقف بر اولاد یا منسوبان به واقف (موقوف‌علیهم) باید به واکاوی اراده واقف پرداخت و چنانچه دالی که بر اراده وی دلالت کند، به‌دست نیامد، مفسر عقد می‌تواند از معیارهای سه‌گانه انتساب در وقف بر منتسب‌الیه و تقریرات مذکور در وقف بر اولاد اولاد در وقف بر نواده که به آنها اشاره شد، در راه وقوف به قصد واقف بهره جوید.

منابع

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۱۳ه.ق). کتاب فی الوقف، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به دفتر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲. ابن ادريس، محمد (۱۴۱۰ه.ق). السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، ج ۳، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳. ابن زهره حلبی، سید حمزه (۱۴۱۷ه.ق). غنیه النزوع الی علمی الاصول و الفروع، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق(ع).
۴. ابن شهر آشوب مازندرانی، رشیدالدین محمد (۱۳۶۹ه.ق). متشابه القرآن و مختلفه، ج ۲، چاپ اول، قم: دارالبیدار للنشر.
۵. ابن منظور، محمدبن مکرم (۱۴۱۴ ه.ق). لسان العرب، ج ۱، چاپ سوم، بیروت: دار صادر.
۶. اردبیلی، احمدبن محمد (۱۴۰۳ه.ق). مجمع الفائده البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، ج ۴، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۷. امام خمینی، سید روح الله (بی تا). تحریر الوسیله، ج ۲، چاپ اول، قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم.
۸. امامی، اسدالله (۱۳۴۹). مطالعه تطبیقی نسب در حقوق ایران و فرانسه، چاپ اول، تهران: چاپخانه موسوی.
۹. امامی، سید حسن (بی تا). حقوق مدنی، ج ۱، تهران: انتشارات اسلامیه.
۱۰. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ه.ق). کتاب الخمس، چاپ اول، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۱۱. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵ه.ق). الحدائق الناظره فی احکام العترة الطاهره، ج ۲۲، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۲. بهجت، محمدتقی (۱۴۲۶ه.ق). جامع المسائل، ج ۲، چاپ دوم، قم: دفتر معظّم له.

۱۳. تمیمی، نعمان بن محمد (۱۳۸۵ه.ق). *دعائم الاسلام*، ج ۲، چاپ دوم، قم: مؤسسه آل‌البیت(ع).
۱۴. جزیری، عبدالرحمان؛ غروی، سید محمد؛ یاسر مازح (۱۴۱۹ه.ق). *الفقہ علی مذاہب الاربعه و مذهب اهل‌البیت(ع)*، ج ۴، چاپ اول، بیروت: دارالتقلین.
۱۵. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۳). *حقوق اموال*، چاپ سوم، تهران: کتابخانه گنج دانش.
۱۶. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ه.ق). *تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، ج ۹، چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌البیت(ع).
۱۷. خواجه‌ئی، محمد اسماعیل (۱۴۱۱ه.ق). *الرسائل الفقہیہ*، چاپ اول، قم: دارالکتب الاسلامی.
۱۸. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ه.ق). *منہاج الصالحین*، ج ۱، چاپ بیست و هشتم، قم: نشر مدینه‌العلم.
۱۹. خویی، سید ابوالقاسم (بی‌تا). *معجم رجال‌الحديث و تفصیل طبقات الرجال*، ج ۵: بی‌نا.
۲۰. رازی، ابوالفتح (۱۴۰۸ه.ق). *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، ج ۴، چاپ اول، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۱. راغب اصفهانی، حسین (۱۳۷۴). *ترجمه و تحیق مفردات الفاظ قرآن*، مترجم: خسروی حسینی، غلامرضا، ج ۴، چاپ دوم، تهران: مرتضوی.
۲۲. زحیلی، وهبه، (۲۰۰۸م). *الفقہ الشافعیہ المیسر*، ج ۱، چاپ اول، دمشق: دارالفکر.
۲۳. سبحانی، جعفر (۱۴۲۰ه.ق). *الخمس فی الشریعه الاسلامیہ الغراء*، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق(ع).
۲۴. سبزواری، محمد باقر (۱۴۲۳ه.ق). *کفایه الاحکام*، ج ۲، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۵. سید مرتضی، علی بن حسین (۱۴۱۷ه.ق). *المسائل الناصریات*، چاپ اول، تهران: رابطه الثقافه و العلاقات الاسلامیہ.

۲۶. _____ (۱۴۰۵.ق). رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، چاپ اول، قم: دارالقرآن الکریم.
۲۷. شهابی، محمود (۱۴۱۷.ق). ادوار فقه، ج ۱، چاپ پنجم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۲۸. شهید اول، محمدبن مکی (۱۴۱۰.ق). اللمعه الدمشقیه فی فقه الامامیه، چاپ اول، بیروت: دارالتراث - دارالاسلامیه.
۲۹. _____ (۱۴۱۴.ق). غایه المراد فی شرح نکت الارشاد، ج ۲، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳۰. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۰.ق). الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه (المحشی - کلانتر)، ج ۳، چاپ اول، قم: کتابفروشی داوری.
۳۱. شیخ صدوق، محمدبن بابویه (۱۳۸۶.ق). علل الشرائع، ج ۱، چاپ اول، قم: کتابفروشی داوری.
۳۲. شیخ طوسی، ابوجعفر محمد (۱۴۰۷.ق). الخلاف، ج ۳، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی. وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۳. صاحب، اسماعیل بن عباد (۱۴۱۴.ق). المحيط فی اللغة، ج ۸، چاپ اول، بیروت: عالم الکتب
۳۴. عبدالرحمان، محمود (بی تا). معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه، ج ۱، بی نا.
۳۵. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳.ق). مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۳، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۶. _____ (۱۴۱۰.ق). ارشاد الازهان الی احکام الایمان، ج ۱، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۷. علوی، سید محمدتقی (۱۳۸۳). عرف و عادت در حقوق ایران و اسلام، چاپ اول، تبریز، مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز (سه علامه تبریزی).

۳۸. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۵). *فقه و عرف، چاپ دوم، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.*
۳۹. عیاشی، محمدبن مسعود (۱۳۸۰ه.ق). *کتاب التفسیر، ج ۱، چاپ اول، تهران: چاپخانه علمیه.*
۴۰. فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۱۸ه.ق). *تفصیل الشریعه فی شرح تحریرالوسیله - الحج، چاپ دوم، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.*
۴۱. فاضل مقداد (۱۴۲۵ه.ق). *کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، چاپ اول، قم: انتشارات مرتضوی*
۴۲. فخرالمحققین، محمدبن حسن (۱۳۸۷ه.ق). *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۱، چاپ اول، قم: مؤسسه اسماعیلیان.*
۴۳. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ه.ق). *کتاب العین، ج ۸، چاپ دوم، قم: نشر هجرت.*
۴۴. فیض کاشانی، محسن (بی تا). *مفاتیح الشرائع، ج ۳، چاپ اول، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.*
۴۵. قلی زاده، احمد (۱۳۷۹). *واژه شناسی اصطلاحات اصول فقه، چاپ اول، تهران: بنیاد پژوهش های علمی فرهنگی نورالاصفیاء.*
۴۶. کاشف الغطاء، محمدحسین (۱۳۶۶ه.ق). *وجیزه الاحکام، ج ۳، چاپ دوم، نجف اشرف: مؤسسه کاشف الغطاء.*
۴۷. کیدری، قطب الدین محمد (۱۴۱۶ه.ق). *اصباح الشیعه بمصباح الشریعه، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق (ع).*
۴۸. مازندرانی، محمدصالح (۱۳۸۲ه.ق). *شرح الکافی، ج ۷، چاپ اول، تهران: المکتبه الاسلامیه.*
۴۹. مازندرانی، محمدهادی (۱۴۲۹ه.ق). *شرح فروع الکافی، ج ۳، چاپ اول، قم: دارالحديث للطباعة و النشر.*
۵۰. محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ه.ق). *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، چاپ دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.*
۵۱. محقق کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴ه.ق). *جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۹، چاپ دوم، قم: مؤسسه آل البيت (ع).*

۵۲. مدنی کاشانی، رضا (۱۴۱۱ ه.ق). *براهین الحج للفقهاء و الحجج*، ج ۲، چ سوم، کاشان: مدرسه علمیه آیت‌الله مدنی کاشانی.
۵۳. مستشاری، علیرضا (۱۳۹۰). *تفسیر آیات برگزیده*، چاپ چهارم، قم: دفتر نشر معارف.
۵۴. مشکینی، علی (بی‌تا). *مصطلحات الفقه: بی‌نا*.
۵۵. مظفر، محمدرضا (۱۳۷۵). *اصول الفقه*، ج ۱، چاپ پنجم، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان
۵۶. مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۱ ه.ق). *الفقه علی مذاهب الخمسه*، ج ۲، چاپ دهم، بیروت: دارالتيار الجديد - دارالجواد.
۵۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۶ ه.ق). *انوار الفقاهه - کتاب الخمس و الانفال*، چاپ اول، قم: انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)
۵۸. _____ (۱۴۲۱ ه.ق). *الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، ج ۲، چاپ اول، قم: انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).
۵۹. موسوی خلخالی، سید محمد مهدی (۱۴۲۷ ه.ق). *فقه الشیعه - کتاب الخمس و الانفال*، ج ۲، چاپ اول، قم: دارالبشیر.
۶۰. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ ه.ق). *جواهر الکلام فی شرح الشرائع الاسلام*، ج ۲۸، چاپ هفتم، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۶۱. _____ (۱۴۰۴ ه.ق). *جواهر الکلام فی شرح الشرائع الاسلام*، ج ۱۶، چاپ هفتم، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۶۲. نراقی، احمد (۱۴۲۵ ه.ق). *الحاشیه علی الروضه البهیة*، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۶۳. وحید خراسانی، حسین (۱۴۲۸ ه.ق). *منهاج الصالحین*، ج ۱، چاپ پنجم، قم: مدرسه امام باقر (ع).
۶۴. یزدی، سید محمد کاظم (۱۳۷۶). *العروة الوثقی*، ج ۲، چاپ چهارم، قم: انتشارات دارالتفسیر (اسماعیلیان).